

رویکرد کلامی در تفسیر مناہج البیان

مجید معارف *

چکیده: تفسیر مناہج البیان از تفاسیر شاخص کلامی در عصر حاضر است که در آن، مؤلف با تکیه بر آیات و روایات، مباحث عمیق کلامی متنوعی را در حوزه کلام اسلامی و کلام شیعی عرضه کرده است. در حوزه نخست، مباحث اعتقادی در محور مبدأ و معاد، جبر و اختیار، خیر و شر، حکمت بعثت و نبوت، وحی و اعجاز و ماهیت آنها به چشم می‌خورد که در بسیاری از موارد، مخاطب این مباحث، منکران خدا و مخالفان پیامبران هستند. اما در حوزه دوم، مباحث مورد اعتنای شیعه - و از همه مشخص‌تر حقوق و شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن، و امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام - موضوع تحقیق و بررسی مفسر قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: ملکی / میانجی، محمد باقر / مناہج البیان فی تفسیر القرآن / کلام / روی کرد کلامی به تفسیر / مشیت الهی / تحدی به قرآن / غرائق، نقد و بررسی / امامت در قرآن / ابراهیم علیه‌السلام، امامت / امامان علیهم‌السلام و علم قرآن / مقامات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

مقدمه - نگاهی به مباحث کلامی در تفاسیر

یکی از ویژگی‌های هر تفسیری که معمولاً خواننده را به خود جلب می‌کند، ویژگی کلامی تفسیر است. این موضوع از قدیم تا به امروز متداول بوده که تفسیر، یکی از طرق و وسایل اثبات آراء برای شخص و بالاتر از آن مکتب خاصی به شمار رود. بر پایه این موضوع، تفاسیر بی‌شماری در شیعه و اهل سنت نگاشته شد که این تفاسیر، شناسنامه مناسبی جهت معرفی اعتقادات فریق و مذاهب اسلامی است. در تفاسیر عقلی و اجتهادی، صبغه کلامی از صبغه‌های بسیار مهمی است که صاحبان آنها کم و بیش به آن عنایت داشته‌اند. تفاسیر اثری و روایی نیز از این خصوصیت و یا صبغه تفسیری بدون نصیب نمانده است، چرا که در تفاسیر اثری، مؤلف

* - دانشیار، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.

آثار و روایاتی می‌گزیند که آنها را در مسیر اعتقادات خود، آثار و روایات صحیح و مورد اعتماد تلقی می‌کند. و گاه نیز به تخطئه و ردّ روایاتی می‌پردازد که در نقطه مقابل مبانی اعتقادی او قرار دارد.

بُعد کلامی تفسیر به معنایی که گذشت، از ویژگی‌های مشترک همه تفاسیر به شمار می‌رود. اما در این میان، برخی از تفاسیر به دلیل پرداختن بیشتر به این جنبه، معروفیت ویژه‌ای در یکی از زمینه‌های اعتقادی یافته‌اند. به عنوان مثال، تفاسیر تبیان و مجمع البیان معرف کلام و عقاید شیعی، کشف زمخشری نشانگر کلام معتزلی و مفاتیح الغیب فخررازی مثال و نمونه کلام اشعری می‌باشد. در عصر حاضر تفسیر المیزان و روح المعانی از مهمترین تفاسیر کلامی در زمینه عقاید شیعه و سنی است که به طور کامل و در سطح همه اجزاء قرآن سامان یافته‌اند. اما از تفاسیر ناقص و ناتمام عصر حاضر که به مباحث کلامی اهتمام زاید الوصفی داشته‌اند، می‌توان به تفسیر المنار در اهل سنت و تفسیر مناہج البیان در شیعه اشاره کرد. قابل ذکر است که در ضمن بیان مباحث کلامی در مناہج البیان، در اکثر موارد نقد و بررسی مباحث کلامی المنار انجام شده است، ضمن آنکه مؤلف آن بی‌توجه به دیدگاه‌های سایر متکلمان غیر شیعه از جمله فخررازی نبوده است.

جایگاه مباحث کلامی در مناہج البیان

مناہج البیان از تفاسیر ارزنده‌ای است که در عصر حاضر به رشته تألیف درآمده است. این تفسیر در درجه نخست، از تفاسیر عقلی و اجتهادی است که مؤلف دانشمند آن، با تکیه بر علوم مختلف - از جمله حدیث، تاریخ، فقه، لغت، علم قراءات، علوم قرآنی و ... - به تفسیر قرآن روی آورده است. مفسر با احاطه به علوم مختلف ادبی و اسلامی، از این علوم به شکل مناسب و در جای خود استفاده وافر برده است و ضرورت دارد که تأثیر هر یک از علوم یادشده در این تفسیر، به شکل خاص مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

اما بدون تردید یکی از ویژگی‌های مهم تفسیر مناہج البیان، بُعد کلامی این تفسیر است. می‌توان گفت که صاحب مناہج البیان، از همه دانش‌های موجود و مرسوم در حیطه تفسیر در خدمت این بُعد استفاده کرده و غالباً به طرح مباحث مفصل و موشکافانه‌ای روی آورده است. در

این مباحث، خواننده می‌تواند هم عقاید شیعه را - با تکیه بر آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام - مستقیماً به دست آورد، و هم در جریان اعتقادات مخالفان شیعه و به طور کلی منکران ادیان الهی قرارگیرد و پاسخهای لازم را به دست آورد. به عبارت دیگر، مباحث کلامی در تفسیر مناہج البیان، در دو زمینه قابل مشاهده و دست‌یابی است:

۱- کلام و عقاید اسلامی

۲- کلام و عقاید شیعی (۱)

۱- مباحث کلامی در حوزه عقاید اسلامی

در حوزه عقاید اسلامی مباحث متنوعی در تفسیر مناہج البیان طرح شده است، که اهم آنها به قرار زیر است:

- بعثت انبیاء و حکمت آن (مناہج، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۵۳؛ ج ۲۹، ص ۱۴۷-۱۴۸ و ۱۶۵-۱۷۰ و ۲۳۰-۲۳۴)

تنزیه خداوند (همان، ج ۲۹، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ ج ۳۰، ص ۷۲۴-۷۲۶)

کید خدا و توجیه آن (همان، ج ۳۰، ص ۳۶۸؛ ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۷)

خیر و شر و کیفیت آن (همان، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ج ۳، ص ۶۷ و ۱۸۶-۱۸۹)

علم حقیقی (همان، ج ۳، ص ۴۲-۴۳؛ ج ۳۰، ص ۵۸۲-۵۸۳)

در اینجا به ذکر شواهدی از مباحث کلامی مناہج پرداخته می‌شود.

۱- ۱. مشیت انسان، مشیت پروردگار عالم

در تفسیر: «و ما تشاءون الا ان یشاء الله...» (انسان، ۳۰) بحثی درباره مشیت انسان و رابطه آن با مشیت الهی دارد که در آن هم به نقد و بررسی عقیده اشاعره و هم به نقد تفکر معتزله پرداخته است. وی در مقام طرح مسأله می‌نویسد: «در باب حقیقت فعل انسان - از حیث مشیت او یا

۱ - البته باید دانست که عقاید شیعی، عنوانی زاید بر عقاید اسلامی یا برداشت خاصی از آن نیستند که در عرض برداشت‌های دیگر قابل بررسی باشند و مراد نویسندگان نیز چنین معنایی نیست. بلکه با دقت در متن مقاله برمی‌آید که مراد از مباحث کلام اسلامی، پاسخ به منکران توحید و مخالفان نبوت است، در حالی که در مباحث کلام شیعی، سخنان مخالفان امامت بررسی می‌شود. بدیهی است که امامت همانند توحید و نبوت، اصلی از اصول دین، بلکه روح و مایه حیات آنها است، به تفضیلی که در جای خود باید طرح شود (ویراستار).

مشیت الهی - سه نظریه وجود دارد:

۱- فعل انسان، منوط و متوقف بر مشیت الهی است، به این صورت که پروردگار عالم حیات، قدرت، شعور و امکان انجام کار را به انسان افافه می‌کند و موانع بین او و بین فعل را (از جهت تحقق) برمی‌دارد.

۲- فعل انسان تابعی از مشیت اوست و این مشیت خود وابسته به مشیت الهی است، در این نظر نسبت فعل به انسان همانند نسبت نوشتن به قلم است.

۳- فعل انسان بدون هیچ قید و شرطی تابع و وابسته به مشیت خود انسان است. (همان، ج ۲۹، ص ۳۴۴) صاحب مناهج بدون آن‌که تفاوت نظریه اول و دوم را بازگو کند، معتقد است که آیه «و ما تشاءون الا ان یشاء الله» صراحت در تأیید نظر نخست دارد، به این صورت که تعبیر «وما تشاؤون» ضرورتاً مشیت را از انسان به شکل مطلق نفی می‌کند، اما استثنای «الا ان یشاء الله» در مقام اثبات نحوه‌ای از مشیت برای انسان است و در نتیجه وجود مشیت انسان در پرتو مشیت خدای سبحان به اثبات می‌رسد، چنانکه در کتاب کافی، احمد بن محمد بن ابی نصر ضمن یک حدیث قدسی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که: «قال الله یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء لنفسک ما تشاء». حاصل آنکه تفسیر «و ما تشاءون الا ان یشاء الله...» به این صورت است که:

« شما بر کاری قدرت نمی‌یابید، مگر آنکه خداوند به شما قدرت داده باشد. و مشیت فعلی را مالک نمی‌شوید، مگر آنچه خداوند به شما تملیک کرده باشد. از آنجا که این مالکیت به تملیک خدای تعالی است - چه در حدوث و چه در بقای آن - پس ناگزیر، مالکیت انسانها در طول مالکیت الهی است، در حالی که خدای سبحان، املک است. پس تفویض باطل می‌شود، که آیه کریمه نظر به ابطال آن دارد. جبر نیز باطل می‌گردد، از آن رو که انسان با مالکیت استطاعت - که به تملیک خداوند انجام می‌گیرد - مالک دو طرف فعل و ترک می‌شود. پس علت فعل و ترک را استطاعتی می‌داند که به تملیک الهی مالک شده است.» (همان، ج ۲۹، ص ۳۴۴).

بعد از این توضیح، مفسر ارجمند با طرح پرسش و پاسخ‌هایی به بیان دقیق‌تر جوانب

۲ - ۱. تحدی به قرآن

مفسّر ما، پس از بحثی تفصیلی که ذیل آیه ۲۳ سوره بقره درباره تحدی به قرآن آورده، نکاتی جامع بیان می‌دارد که از سویی مؤمنان را در فهم حقیقت اعجاز کمک می‌کند، و از سوی دیگر، با تأمل در آن، پاسخ ژرف به منکران نبوت می‌توان یافت. مرحوم ملکی می‌نویسد:

« نبوت و رسالت، تعلیم الهی و روشنگری و هدایت از جانب خدای سبحان است، که از حقیقت ذات نبی و رسول خارج است، بلکه به طور افاضه از جانب خدای تعالی به شیوه‌ای خارق عادت و مُبطل نظام شناخته شده طبیعی به پیامبر می‌رسد... این تعلیم الهی به گونه دیگری است که سنخ و طور و حقیقت آن با تمام علوم بحثی و کشفی و علوم رایج در زمان ما - که از تکرار تجربه‌ها به دست می‌آید - تفاوت دارد. این تعلیم الهی، به ذات خود برای خود حجت است، چیزی جز فعل خدای سبحان نیست که فعل الهی، کیف و طور ندارد. این بیان، در مقام ثبوت است.

اما در مقام اثبات: عموم مردم از درک این حقیقت و رسیدن به آن با حواس و اندیشه‌ها و خرده‌های خود در احتجاب اند. از این رو، امت‌های پیامبران با انکار ادعاهای ایشان (رسالت و نبوت) رو در روی آن بزرگواران ایستادند، و آن‌ها را هدف انواع مسخره‌ها قرار دادند. پس ناگزیر باید دلیل‌ها، نشانه‌ها و علامت‌هایی در میان باشد تا آن امت‌ها، به نبوت پیامبران آگاه شوند و کلام ایشان را تصدیق کنند و گردن نهند. راهی به این امر، تصوّر نمی‌شود جز اعجاز، زیرا اعجاز، واسطه و طریقی است برای رسیدن امت‌ها به تصدیق ادعای نبوت و رسالت که پیامبران آوردند. اعجاز، راهی به تصدیق جزئیات اهداف و موارد دعوت انبیاء نیست، چرا که برخی از اهداف پیامبران، چنان است که قبول آن تنها پس از علم و معرفت و ایمان به نبوت پیامبر، روا است. در حالی که بعضی از موارد دعوت پیامبران را باید با علم و نظر و تذکر به دست آورد، و درباره برخی دیگر از آن موارد - مانند فروع و احکام شرعی تعبدی - صرف تعبد کافی است.

سرّ اثبات اعجاز، و کاشفیت آن از مقام رسالت و نبوت، آن است که نبوت و رسالت، امری

خارق عادت و مُبطل نظام طبیعی شناخته شده و قاطع علل و معلولات و اسباب و مسبباتی است که مردم به علم بشری می‌شناسند. و این امر، به مجرد ادّعی مدّعی قابل تصدیق و اذعان نیست. پس بروز و ظهور معجزه از نبی و رسول، در مقام تحدّی و نشان دادن عجز دیگران است، از آن رو که معجزه، فقط فعل خدای تعالی است که از سنّت عادّی و طبیعی شناخته شده استشنا می‌شود و به مشیّت خدای سبحان مستند می‌گردد، و راهی برای تصدیق امری دیگر (اصل نبوت و رسالت) می‌شود، که مانند آن در خرق اسباب و علل، معجزه است، چرا که: « حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد »

پس اگر مدّعی نبوت و رسالت، معجزه آشکار و آیه بینه بیاورد، راهی برای انکار نبوت و رسالت باقی نمی‌ماند، خصوصاً که در مرحله تحدّی و اعجاز و معارضه و مغالبه باشد. نهایت امر، آن است که نخستین معجزه (یعنی رسالت و نبوت) در دسترس شعور و عقل‌های مردم نیست، ولی معجزه دوم (که پیامبران بدان استدلال و تحدّی می‌کنند)، از امور محسوس است که عموم مردم، آن را حسّ می‌کنند.

امر شگفت‌تر، که خردها را خیره می‌کند، آن است که معجزه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مانند معجزات و براهین پیامبران پیشین نیست، بلکه معجزه خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عین رسالت او و عین وحی است. قرآنی که ملک وحی جبرئیل امین بر حضرتش می‌خواند، عین مصداق رسالت است، و به حقیقت معجزه است، تا آن‌جا که آیه و برهان برای اثبات رسالتی دیگر نیست، بلکه خودش به نفس خود، برای اثبات خود، برهان و حجّت است.

پس قرآن، از آن جهت که علم و نور است، حجّت بالذات برای خود می‌باشد، و به ذات خود بی‌نیاز از دیگر معجزات و آیات و براهین است. این سخنان الهی در برابر مردم قرار دارد. بیگانه و آشنا و دشمن و دوست، همه می‌بینند و می‌شنوند. خداوند نیز به همین قرآن بر آنان تحدّی کرده، که از جانب خداوند نازل شده و کلام الهی است، حقی است که تردید در آن راه ندارد، بینات و بصائر و شفا و رحمت و برهان الهی و نور مبین و هدایت برای جهانیان است. (همان، ج ۱،

ص ۱۸۴ - ۱۸۵).

مفسر ما، در ضمن تفسیر آیات ۱۹ تا ۲۷ سوره تکویر، نکات بارز و مهمی در دفاع از حقانیت وحی آورده است. (مناهج، ج ۳۰، ص ۲۰۴-۲۱۸). در خلال همین مباحث، ذیل آیه ۲۵ سوره تکویر: « و ما هو بقول شیطان رجیم » افسانه غرائیق را از تفسیر کشف زمخشری نقل کرده و در قالب طرح چند پرسش به سخنان او پاسخ گفته است. (مناهج، ج ۳۰، ص ۲۱۳-۲۱۷).

مفسر ما، ضمن نقد و بررسی غرائیق، بدون ورود به عرصه بحث نقلی و بررسی سندی روایات مربوطه، به آیه ۵۲ سوره حج اشاره می‌کند و بدین گونه به توضیح آن می‌پردازد:

« هر پیامبری را که خداوند به نبوت یا رسالت فرستاده، برای اهداف خود برنامه ریزی کرده، تا بتواند به هدف احیاء کلمه توحید دست یابد. این همان « تمّی » است که در آیه، از آن سخن می‌گوید. (إذا تمّی). اما شیاطین، در راه رسیدن انبیاء علیهم‌السلام به آن برنامه‌ها، موانعی ایجاد می‌کنند، و تردیدهایی در دل کوته نظران پدید می‌آورند (القی الشیطان فی امتیته). پس از آن، خداوند، نقشه‌های شیاطین را باطل می‌کند. (فینسخ الله...) مرحوم ملکی در اینجا توضیح می‌دهد که « نسخ » در این آیه، به معنی « نسخ آیات و شرایع پیشین الهی » نیست، بلکه « ابطال یک امر عینی تکوینی خارجی » است، که خداوند با نورانیت دین مبین خود، کیده‌های شیاطین را به خودشان برمی‌گرداند. (فینسخ الله ما یلقى الشیطان) پس از آن، آیات و بینات خود را استوار می‌سازد (ثم یحکم الله آیاته).»

این تبیین، بخشی از پاسخی است که مفسر ما به زمخشری می‌دهد که « تمّی » را به معنی « تلاوت » پنداشته و براساس آن، آیه ۵۲ سوره حج را به تعبیر « مداخله شیطان در تلاوت آیات الهی توسط پیامبر » معنی کرده بود. (مناهج، ج ۳۰، ص ۲۱۳-۲۱۷)

مفسر ما، تفصیل بحث در این مورد را به رساله « الروح فی القرآن » ارجاع داده، که متن کامل آن در جزء سی‌ام مناهج، پس از تفسیر سوره نبا آمده است. (مناهج، ج ۳۰، ص ۴۱-۸۷)

۴ - ۱ . عدم تناقض در قرآن

منکران قرآن، از روزگاران پیشین - و حتی از دوره صدر اسلام - برخی از آیات این کتاب الهی را دستاویز قرار داده و وجود تناقض در قرآن را ادعا کرده‌اند. مفسر ما، در مواضع مختلف از

تفسیر خود، به این شبهات پاسخ گفته است. از جمله، ذیل آیات بقره، ۲۱۰ (مناهج، ج ۲، ص ۱۷۰ -

۱۷۱)؛ فجر، ۹ (همان، ج ۳۰، ص ۴۵۹)؛ شمس، ۱۴ (همان، ص ۵۱۰-۵۱۱)؛ علق، ۲ (همان، ص ۵۸۰-۵۸۱)

برای رعایت اختصار این گفتار، پژوهندگان را به اصل کتاب ارجاع می‌دهیم.

۲- کلام و عقاید شیعی، در تفسیر مناهج البیان

به طوری که گفته شد، در تفسیر مناهج البیان، کلام شیعی رنگی قوی دارد. صاحب مناهج البیان، در هر آیه‌ای که نکته‌ای کلامی داشته، وارد بحث شده و با استناد به آیات، روایات و ادله عقلی بحث‌های کلامی مفصل یا مختصری را طرح کرده است. شواهد این موضوع در تفسیر مناهج البیان متعدّد و بسیار است که در این قسمت به چند مورد بسنده می‌شود:

۱- ۲. تعیین «کلمات» در آیه «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»

وی در تفسیر آیه: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» (بقره، ۳۷) می‌نویسد: «آراء و اقوال درباره کلماتی که آدم فراگرفت، مختلف است. اما بعد از تأمل در مجموع نظراتی که در این خصوص رسیده - به ویژه اخبار مبارکی که در دست است - می‌توان دریافت که خدای تعالی به دل آدم چنین افکند که او به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت طاهرین وَأَهْلِ بَيْتِهِ متوسل شود و آن‌ها را شفیع خود سازد.» وی سپس روایاتی در این خصوص ذکر می‌کند از جمله آنکه ابن عباس در حدیثی گوید: «سألت النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن الکلمات التي تلقّاها آدم من ربه فتاب عليه، قال: سأله بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام إلا تبت علی، فتاب الله عليه.» (مناهج البیان، ج ۱، ص ۲۱۲)

۲- ۲. امامت عامّه در مناهج البیان؛ بحثی در آیه ۱۲۴ سوره بقره

این آیه یکی از بحث‌انگیزترین آیات در بین مفسران است، در تفاسیر شیعه و سنی معمولاً دربارهٔ مصادیق «کلمات» و تعبیر «ابتلی» و «امام» به بحث پرداخته‌اند و نیز در این مورد که ابراهیم عليه السلام در چه دوره‌ای از زندگانی در معرض کلمات واقع شد و چگونه از آنها با موفقیت عبور نمود. برخی معتقدند مراد از «کلمه» لفظ و معنایی است که در مقام تکلم به تلفظ درآمده و

وسيله ارتباط انسانها با يكديگر مي شود. در اين صورت، مراد از «كلمات» سنن و تكاليفي خواهد بود كه حضرت ابراهيم بر قوم عرضه كرد و قطعاً خود او نيز عامل به آنها بوده است. اين عده، امامت را نيز به معنای لغوی آن - مطلق پیشوایی - گرفته و مقام امامت را تعبیر دیگری از همان مقام نبوت و رسالت دانسته‌اند (فخررازی، مفتاح الغیب، ذیل آیه) و با این تفسیر، مقامی جدا از امامت و رسالت برای ابراهیم علیه السلام ثابت نمی‌دانند.

اما در تفسیر شیعه، اولاً مراد از «كلمات»، آزمایش‌هایی است که در مسیر ابراهیم علیه السلام - و اکثراً در طول دوران رسالت - قرار گرفت. ثانیاً مقام امامت درجه‌ای است که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از عبور از آزمایش‌های خطیر به آن نائل گردید. صاحب مناہج البیان با چنین دیدگاهی معتقد است که: «مراد از کلمه، تکالیف بزرگ، امور مهم، و مواهب ارجمند و عطایای گرانقدر است. و قطعاً ظرف زمانی برخوردار ابراهیم به کلمات یاد شده و ابتلائات الهی، بعد از تشرّف او به مقام نبوت و رسالت و نیز پوشیدن خلعت برگزیدگی و مقام دوستی با خداوند است. آن حضرت در سایه تأدیب الهی مؤدّب گردید و از جانب خداوند به آرامش و اطمینان رسید... لذا مراد از کلمات، سنن دهگانه‌ای نیست که حضرت ابراهیم قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت آنها را وضع نمود تا آنکه از طریق عمل به آن سنن، شایسته دریافت مقام رسالت و نبوت گردد.» (همان، ج ۱، ص ۳۳۳)

نویسنده در ادامه به بحث درباره مفهوم کلمه پرداخته و می‌نویسد: «واضح است که مراد از کلمات، مفهوم اصطلاحی آن نیست که مردم معتقدند، به این صورت که کلمه، چیزی از قبیل قول و لفظ باشد. بلکه مراد از کلمات یا برخی از مصادیق آن، امور عینی است، اعم از اعیان خارجی یا احکام الزامی یا عهد و پیمان یا بلاء و محنت یا شدت و عزم است. اطلاق لفظ کلمه در این مصادیق، امر شایعی در قرآن است، چنانکه قرآن از حضرت مسیح علیه السلام به عنوان کلمه یاد کرده است.» (همان، ج ۱، ص ۳۳۴)

صاحب مناہج البیان در ادامه بحث از آیه «اذ ابتلی ابراهیم...» و ذیل تفسیر «انی جاعك للناس اماماً» مسائل زیر را بیان می‌کند:

۱- این جمله - یعنی «انی جاعك للناس اماماً» - فرع و مترتب بر جملات قبلی است و بیانگر تقدیر و تشکر خدای متعال نسبت به مساعی حضرت ابراهیم و نیز خروج موفقیت‌آمیز

ابراهیم از ابتلاعاتی است که در مسیر او قرار گرفت. خدای متعال، به این سبب وی را به امامت نائل ساخت و این مقام را در نسل او قرار داد. و تا زمانی که قرآن و اهل آن باقی است، امامت هم باقی است.

۲ - مقام امامت، قطعاً از نظر زمان و رتبه، متأخر از دوران ابتلای او به کلمات و آزمایش‌ها بوده است، لذا با دقت و استنباط روش می‌گردد که محلّ و موطن ابتلای حضرت ابراهیم، ظرف نبوت و امامت او بود، نه قبل از آن، چرا که حضرت ابراهیم قبل از برخورد با ابتلاعات به نبوت و رسالت رسیده بود.

۳ - خدای متعال، جعل امامت را به ذات علیم و حکیم خود منسوب کرده است، چرا که خود، بهتر می‌داند که امامت را کجا قرار دهد. در این آیه، جعل مترادف با خلق نیست. البته جعل در امور تکوینی به معنای خلق است، چنانکه می‌فرماید: «جعل الیل سکناً» (انعام، ۹۶). اما در غیر اعیان خارجی مانند این آیه و نظایر آن، «جعل» عبارت از نوعی عنایت است که به دائره تشریح و تعبّد مولوی متوجّه و مربوط است، به گونه‌ای که اگر خداوند مبدأ چنین جعلی نباشد، این مقام به جعلِ جاعل دیگر محقق نخواهد شد. جعل و تشریح، حقّ مطلق پروردگار عالم و از شؤون خاصّ مالکیت الهی است. و اگر کسی - جدا از اراده و اذن الهی - خود یا کس دیگر را امام مردم قرار دهد، وی در حوزه ربوبیت پروردگار عالم، با خداوند به منازعه پرداخته و به ضرورت عقل، مرتکب حرام شده است. (همان، ج ۱، ص ۳۳۸ - ۳۴۰)

صاحب مناہج البیان سپس به نقل نظرات محمد عبده در تفسیر المنار و دیدگاه فخر رازی در مفاتیح الغیب پرداخته و آنها را با ادله کلامی استوار، ردّ می‌کند. (همان، ج ۱، ص ۳۴۰ - ۳۴۴)

وی، پس از بررسی مفصل در مقام جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌نویسد:

«از بیانات و توضیحات پیشین، به دست می‌آید که ابراهیم علیه السلام پس از تشرف به شرف نبوت و رسالت، و پس از ابتلاء به کلمات و اتمام آنها و وفا به آن پیمان‌ها، مورد اکرام خدای تعالی قرار گرفت، به کرامتی بزرگ، که او را امام برای مردم قرار داد، یعنی کسی که پیشوا و مقتدای مردم باشد. پس تصرّفات، اوامر، نواهی و سنّت‌های حکیمانه که به اذن خدای سبحان، بنا نهاد، به عنوان شریعت الهی است که پیروی از آن واجب است. از این رو، امامتی که در آیه، از آن سخن می‌گوید،

عطای حق تعالی است که به خلیل خود حقّ امر و نهی و قبض و بسط داده است.

پس اطاعت او، از باب وجوب اطاعت هر کسی که اجازه امر و نهی از خداوند

متعال دارد، واجب است.» (همان، ج ۱، ص ۳۴۵). (۱)

۳ - ۲. علم قرآن در اختیار پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است.

این نکته - که نقش اساسی در فهم علوم و معارف قرآن دارد - بارها در مواضع مختلف مناهج

البيان آمده است. اما به طور عمده، در سه موضع، در این باب گفتگو شده است:

الف) «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» (آل عمران، ۱۰۳) ذیل این آیه، مفسر اشاره می‌کند که بزرگترین مصداق «حبل الله»، قرآن همراه با رسول امین و امامان معصوم علیهم السلام است، که مردم را به هدایت و ایمان فرا می‌خوانند و از بدعت‌ها و ضلالت‌ها باز می‌دارند. قرآن، خود، مردم را به اطاعت پیامبر و جانشینان بحقّ او دعوت کرده است. (حشر، ۷؛ نساء، ۵۹)

البته در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام وارد شده که پس از بیان ضرورت عصمت برای امام فرمود:

«اوست معتصم به حبل الله، و حبل الله همان قرآن است. این دو، تا روز قیامت، از هم جدایی

نمی‌پذیرند. امام به قرآن رهنمون می‌شود و قرآن به امام. و این است معنای کلام الهی.» (اسراء، ۹)

که: «انّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم» (صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۲). این روایت، معتصم به حبل

الله را امام معصوم علیه السلام معرفی می‌کند. مفاد این روایت با آیه یاد شده، چگونه باهم قابل جمع

است؟

مفسّر ما توضیح می‌دهد که بالاترین درجه اعتصام، در امام معصوم است که «معصوم بالله»

است و یک سر سوزن، از او امر الهی تخطی نمی‌کند. اما آن اعتصام که ما بدان امر شده‌ایم،

اجتماع بر پیروی از هدایت‌های قرآن و عترت - تا حدّ امکان - است. (مناهج، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷)

ب) «ربنا وابعث فیهم رسولاً منهم یتلو علیهم آیاتک» (بقره، ۱۲۹) مفسّر ما می‌نویسد:

«قرآن یک مرتبه دعوت عامّ دارد، برای تمام مردم در تمام مکان‌ها و زمان‌ها، که دعوت به توحید

۱ - مرحوم آیه الله ملکی میانجی، در کتاب دیگر خود «بدایع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام» ص ۷۷ - ۱۰۵، توضیحات مفصّل درباره این آیه بیان کرده است. ادامه سخن در این مبحث، در همان کتاب، ص ۱۰۵ - ۱۶۶ تحت عنوان «الکلام فی امامة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» آمده است. رجوع به این دو مبحث، فرصتی مغتنم برای پژوهندگان است تا جلوه‌هایی بارز از اندیشه این فقیه مفسّر را باز ببینند.

و خلع انداد و رجوع به فطرت است. اما پس از آن که به دایره ایمان داخل شدند، مراحل و مراتب مختلف دعوت خاص قرآن آغاز می شود، که در هر زمان و مکان، نسبت به هر شخص، و بسته به استعدادها و نیازهایش، تفاوت دارد. به همین دلیل، علوم و معارف قرآن، در این زمان، همان گونه دیدگان خردمندان را خیره می سازد که در زمان نزول، نسبت به اعراب عصر جاهلی چنین می کرد. اما این باب هدایت که همواره گشوده است، فقط به برکت رسول خدا و ائمه هدی علیهم الصلاة والسلام است. امامان معصوم علیهم السلام، علم خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفتند. و امروز، خاتم الائمه حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیهما، عالم به علوم قرآن - به تعلیم الهی - است. «مرحوم ملکی پس از آن، حدیث مفصل سلیم بن قیس را از کتاب کافی نقل می کند، که از چهار صنف راویان حدیث یاد کرده و پس از آن، دریچه ای بر علم الهی امیر المؤمنین علیه السلام می گشاید. (مناهج، ج ۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۹)

ج) «ثم ان علينا بیانه.» (قیامت، ۱۹).

مفسر در اینجا نیز با مقدمه مهم دو مرحله دعوت پیامبران (دعوت همگانی و دعوت خاص) آغاز می کند. پس از آن، اشاره می کند که عمر کوتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرتش اجازه نداد که پرده از تمام اسرار و رموز قرآن بردارد. اما از سوی دیگر، می دانیم که حضرتش تمام علوم قرآن را بیان فرموده است. پس این علوم نزد کیست؟ پاسخ، این است که این علوم نزد جانشینان بحق پیامبر صلی الله علیه و آله است.

به همین دلیل، این بزرگواران، مدعیان علم قرآن و دین را به چالش کشیده اند، که مناظره امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه در مورد تفسیر قرآن، نمونه ای از این گفتگوها است (حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۹، چاپ اسلامیة) سپس مفسر ما، به این پرسش پاسخ می دهد که: جمع میان «کتاب مبین» بودن قرآن، با «مبیین» بودن اهل بیت برای آن چگونه است. (مناهج، ج ۲۹، ص ۲۶۰ - ۲۶۴).

در مورد این مبحث، علاوه بر مواضع یاد شده، بنگرید: مناهج، ج ۱، ص ۳۳۱؛ ج ۲، ص ۹۵ و ۱۸۳؛ ج

۳۰، ص ۱۹۴ و ۳۵۶.

عناوین مربوط به امامت، در تفسیر مناہج البیان، فراوان است. به دلیل کمبود فرصت و اختصار این گفتار، تفصیل آن را به مجالی دیگر وامی نهیم. ولی در اینجا به عناوین آن اشاره می‌شود تا زمینه‌ای برای راهنمایی پژوهندگان فراهم شده باشد:

۱- ۴- ۲- امامت در قرآن: آیه مباهله (ج ۳، ص ۲۶۶- ۲۷۲)؛ سوره هل اتی (ج ۲۹، ص ۳۱۱- ۳۱۹)؛ سوره قدر (ج ۳۰، ص ۶۰۱- ۶۱۳).

۲- ۴- ۲- امامت و خلافت الهی: ج ۱، ص ۱۹۳- ۱۹۷.

۳- ۴- ۲- امامت و عصمت: ج ۱، ص ۳۳۸- ۳۶۰.

۴- ۴- ۲- امامان، گواهان خدا بر خلق: ج ۲، ص ۹- ۱۴.

۵- ۴- ۲- امامان و برخورد مخالفان با ایشان: ج ۲، ص ۵۱- ۵۵ و ۸۶- ۸۷ و ۳۰۶.

۶- ۴- ۲- امامت، نعمت بزرگ الهی: ج ۳۰، ص ۶۵۵- ۶۵۶.

۷- ۴- ۲- ارتداد امت بعد از پیامبر، و جایگاه امامت در آن زمان: ج ۴، ص ۹۳- ۹۷.

۸- ۴- ۲- امامت و علم غیب: ج ۴، ص ۱۸۷- ۱۹۱؛ ج ۲۹، ص ۱۲۱- ۱۲۳.

۹- ۴- ۲- تولی و تبری، ضرورت عقل و اصل دین: ج ۳، ص ۱۹۷؛ ج ۴، ص ۱۳۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱؛ ج ۲۹، ص ۳۶۱.

۵- ۲. دفاع از ساحت مقدس رسول خدا ﷺ در برابر افتراءات عامه و اسرائیلیات

یکی از جلوه‌های بارز کلام شیعی که عالمان شیعه به برکت پیروی از امامان معصوم علیهم‌السلام در آثار خود دارند، دفاع از حریم قدوسی پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، در برابر افتراءات و دروغ‌هایی که پیروان مکتب خلفا به حضرتش نسبت داده‌اند.

دامنه این مطلب، وسیع است، که در اینجا نه مجال پرداختن به آن است و نه هدف این گفتار، بیان تفصیلی این مبحث. اما به مناسبت عنوان بحث (جلوه‌های کلام شیعی در تفسیر مناہج البیان)، بهتر آن دیدیم که به این فصل درخشان کلام شیعی در این تفسیر، نگاهی - گرچه کوتاه - بیفکنیم.

الف) مفسر در تفسیر آیات اولیه سوره مدثر، به افسانه‌هایی که در کتب عامه مانند تفسیر

کشف، سیره ابن هشام، تفسیر فخر رازی و مانند آنها آمده، اشاره می‌کند. و به نقد و بررسی آنها می‌پردازد. مهمترین نکات در نقد و بررسی این گونه روایات، این است که :

۱ - این گونه روایات، مطالب مُرسل تاریخی هستند که نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد.
 ۲ - این گونه روایات، شامل اهانت و استخفاف نسبت به ساحت قدسی نبوت و رسالت است، تا آن‌جا که تردید در مقامات نبوت و نشناختن جبرئیل و مانند آن را به حضرتش نسبت داده‌اند.

۳ - پیامبری که به تصریح قرآن (شوری، ۵۲) مؤید به روح القدس است، از چنین خرافاتی مبرا و منزّه است. و این گونه اخبار، با قرآن تعارض صریح دارند.

۴ - روایات اهل البیت علیهم‌السلام - که به مقام جدّشان آشناوند و وارث حضرتش هستند - خلاف این می‌گویند. (مناجیح، ج ۲۹، ص ۱۵۹-۱۶۴)

ب (مفسّر در تفسیر آیه « وما ادراك ما يوم الدين » (انفطار، ۱۷) وجه صحیح آیه را چنین بیان می‌دارد که پیامبر خدا، آشناترین بندگان خدا به روز جزا بوده است. پس این گونه بیان، برای نشان دادن شدت سختی آن روز است، که خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و به وساطت حضرتش، خطاب به هر عاقلی است که این کلام را می‌شنود. این وساطت نیز نمایانگر عظمت مقام آن حضرت است. در اینجا نیز مرحوم ملکی پاسخی به کلام فخر رازی می‌دهد که به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت داده که قبل از وحی، از این حقایق آگاه نبوده است. (مناجیح، ج ۳۰، ص ۲۳۹)

ج (مفسّر، ذیل آیه، « ما ودّعك ربك و ما قلی » (ضحی، ۳) سخنان مفسران عامّه را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد که بحث انقطاع وحی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای مدّتی معین را مطرح کرده‌اند.

مرحوم ملکی در اینجا تذکّر می‌دهد که این آیه، نه تنها بر معنای مورد نظر آنان دلالت ندارد، بلکه تعظیم و اکرام الهی از پیامبر را نشان می‌دهد، که هیچگاه خداوند، او را به حال خود وانگذاشته و برای او، آخرت را بر دنیا برگزیده که نعمت ابدی و دائمی و بدون زوال است، در برابر دنیای فانی بی‌ارزش، که به کافران و منکران نیز بخشیده است.

به عقیده مفسّر، آیه « و لسوف يعطيك ربك فترضى » (ضحی، ۵) - که بر اساس روایات خاصّه و عامّه، اشاره به مقام بزرگ شفاعت دارد - در ادامه همان آیات است، و جلوه‌ای دیگر از عظمت

شأن پیامبر را نشان می‌دهد. (مناهج، ج ۳۰، ص ۵۴۲-۵۴۵).

Archive of SID

سخن در باب این تفسیر، بیش از حوصله یک مقاله است. از خداوند متعال می‌خواهیم که روح بلند مؤلف آن مرحوم آیه الله ملکی و دیگر عالمان بزرگ امامیه را در ملکوت اعلی جای دهد، و به ما نیز توفیق ادامه راه آن بزرگ مردان را عنایت فرماید. آمین یا رب العالمین.